

# ادبیات پشتو

ترجمه و تکرار جناب امین الله خان  
زمرلای

سپوږمې سرو هه را حیڅه

چه زما جانان دتور و غرو منزل کونینه

ای مهتاب طلوع کن که جانان من بر فراز کوه‌های سپاه سفر دارد .

یعنی جانان من در کوه‌ها و دره‌های تنگ و تاریک سفر می نماید ای مهتاب

طلوع کن و روشنی خود را نثار جانان من کرده او را همراه و رهبر شو .

تر لویو غرو دی الو نیا کرم (۱)

سپینی سپوږمې ته سلام کړه سلام بکړه مه

ای کسیکه کوه‌های بزرگ را میان من و خود حائل ساختی به ماهتاب سلام

کن و من هم سلام می‌کنم . ( تا بدینوسیله سلام های خود را بیکدیگر

رسانیده باشیم ) .

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نن می په خیره خیره گوره

صبا به پته یم دکده و په گرزونه

امروز بدقت مرا تماشا کن چه فردا بواسطه کوچ و بارگرد آلود خواهم بود .

معشوقه چون کوچی است بعاشق خود میگوید امروز بیا عنیکه استراحت و

آرام دارم سیاهیم شگفته و طراوت اندود است خوب بدقت مرا ببین زیرا فردا

(۱) الو نیا دور کردن و ماورای چیزی از خود و کلمه « یار » که غیر کتابی و مصطلح

عوام است برای این لغت خوب افاده معنی می کند چنانچه می گویند یار دریا یار وطن و غیره .

مصرف کوچ و بار بوده کرد آلود خواهم گشت .

دما زد دیگر زیر یہ لمرہ

پہرو غو وایہ درنجوروسلامونہ

ای آفتاب زرد رنگ شامگهان به آنانیکہ تندرست و دارای سلامت مزاجند

سلام دردمندا ترا برسان .

عاشق آفتاب را کہ مشرف بفروب است مخاطب ساخته میگوید چون توهم

بمانند بیماران چہرہ زرد و کهربائی داری سلام مرا بہ دلبر بیدردم برسان و از

چہرہ افسردہ و حزن آور من باو حکایت کن .

د تور و جنگ وای ما بگری (۱)

دنصیب جنگ دی وارخطا ولا رہیمہ

در معرکہ جنگ کردن با شمشیر نزد من سہل است ولی بانصیب و تقدیر مقابلہ

نمیتوانم از آنرو والہ و حیرانم .

کاشکی ز ما دمونگیل بازی

د زردہ آگری بہ در کوم تا بہ ساتمہ

ایکاش باز دست آموزم بودی تا بہ یارہ های دل ترا پرورش میدادم .

دیدن دباد و پیمانہ دی (۲)

نہ بہ پہ مورسی نہ بہ وتیری بارونہ

(۱) ازین بیت شجاعت امات افغان بخوبی ظاہر می شود چہ شمشیر و جنگ را کار عادی شمرده .

(۲) از جناب برشنا :

دیدن بروی دوست جویمودن هواست کز روی نہ رفع جوع و نہ زاد سفر شود

دیدار دوست گویا پیمانۀ کردن باد است زیرا نه کسی ازان سیر و نه اندوخته  
ازان حاصل شد نیست .

په درست جهان بدی ورنګرم

وطنه هیچری دی ساری نوینمه

ای وطن ترا بگیتی هم معاوضه نخواهم کرد زیرا که گیتی عبارت است ازین  
عالم اما تو عالم دیگری .

خو انا نو یو تر بل جاریزی

ماد مجلس جوانان لیده چه خواری سونه

برادران باید عهد انس و الفت را استوار دارید و با یکدیگر محب و مهربان  
باشید زیرا دیدم که بسا اقربا و نزدیکان بخاک ما وا گزیدند .

په لوستلو صرفه مکره

نجنو پیغور را کی چه یار دی امی سونه

در فرا گرفتن علم کوشش نما و دقیقه را بدون تحصیل مگذران چه دختران  
قبیله بمن طعنه بی سوادی ترا مینند .

د مسافر و کاغذ را غی

ملائی وائی اشکی لارنه را کوینه

نامه ستر کرده من رسید ولی باران اشک بحال شنیدن آرا از من  
سلب نموده .

قلم به مات گوتی به پری کم  
کاغده تا که آشنانه و ژراونه

ای نامه! تو باید قطرات اشک از دیدگان محبوبم بریزی و رنه قلم را شکسته  
و انگشتان از من نخواهد بود.

ما به کاغذ ورته لیکی  
باد بیوفادی دچاوری کاغذونه

من برای دلدار نامه می نوشتم ولی چکنم که باد بیوفا است  
و کاغذ نمی برد.

چه په وطن ورمی کاغذه  
اول برجارسه بیانی وایه سلامونه

ای نامه من! هنکامیکه بوطن برسی پس از طواف بر سوز و دستیوس او  
سلام های عاشقانه مرید محضرمش تقدیم کرده باشی.

کاغذ دی راغی ته را نقلی  
زه دئی نوخه کم بیدید نه سلامونه

نامه ات رسید ولی جای ترا نمیکرد سلام دور از دیدات بحال من  
چه فرق میکند.

